

درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

تاریخ: ۲۸ فروردین ۱۳۹۸

موضوع کلی: قاعده تقیه

موضوع جزئی: آثار تقیه (حکم وضعی) مقام اول: آیا ترک تقیه موجب فساد عمل است؟ مصادف با: ۱۱ شعبان ۱۴۴۰

جلسه: ۴۳

﴿الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین﴾

خلاصه جلسه گذشته

ما در مقام اول از بحث پیرامون آثار تقیه و حکم وضعی آن به این نتیجه رسیدیم که ادله قول به تفصیل بین فرضی که اجزاء و شروط متحد با عبادتند و بین آن اموری که متحد با عبادت نیستند، فرق است. اگر عمل از قسم اول باشد، ترک تقیه موجب فساد عمل است و اگر از قسم دوم باشد موجب فساد عمل نیست. این تفصیل را با تکمله‌ای که مرحوم خوبی در این مقام فرمودند ذکر کردیم و اشکالات آن را بیان کردیم. قول به صحت مطلقاً را هم قبلاً به همراه ادله توضیح دادیم.

قول سوم: عدم صحت مطلقاً

قول به عدم صحت مطلقاً ماند که دلیلش را باید ذکر کنیم و بعد وارد بحث از مقام دوم شویم. عرض کردیم که برخی مانند صاحب جواهر و محقق همدانی قائل به عدم صحت عمل علی الوجه الواقعی، در صورت ترک تقیه شده‌اند. آن‌ها گفتند که این عمل باطل و فاسد است مطلقاً چه آنچه که ترک شده جزء و شرط متحد با عبادت باشد و چه غیر آن باشد. در کلمات برای اثبات عدم صحت مطلقاً تعبیرات مختلفی بکار رفته است. مثلاً در کلمات صاحب جواهر^۱ و محقق همدانی^۲ اینگونه استدلال شده است که اگر ترک تقیه کند، در واقع ترک فعل مأمور^۳ به کرده و ترک مأمور^۴ به مساوق با فساد عمل است.

پس صورت استدلال طبق بیان این دو بزرگوار این است که علت فساد عمل ترک مأمور^۳ به است و قهراً وجهی برای حکم به صحت نیست چون امر به فعلی شده ولی اتیان به فعلی دیگر شده است و لذا حکم به عدم صحت این عمل کرده‌اند. آنان فرقی هم نگذاشته‌اند بین اینکه آنچه که ترک شده جزء و شرط متحد با عبادت باشد یا غیر از آن باشد. این یک تعبیر است که حکم به فساد عمل می‌شود از باب ترک فعل مأمور^۳ به.

در برخی از تعبیر مانند کلمات محقق نایینی، بحث انقلاب و وظیفه را مطرح کردند که اساساً وظیفه واقعی منقلب شده است به یک وظیفه جدید. با این استدلال که مقتضی ادله تقیه این است که هر چند وظیفه این بود که بر طبق همان وجه واقعی عمل شود، ولی با آمدن ادله تقیه این وظیفه انقلاب پیدا می‌کند. انقلاب هم در ناحیه خطاب است و هم در ناحیه ملاک.

۱. جواهر ج ۲ ص ۲۳۹.

۲. مصباح الفقیه ج ۲ ص ۴۳۵.

یعنی اینطور نیست که فقط ظاهراً وظیفه عوض شده باشد، بلکه ملاک عمل هم تغییر کرده است و لذا با توجه به اینکه وظیفه واقعی مکلف اتیان به عمل علی وجه التقیه است، اگر عمل به غیر این وجه انجام شود و بر طبق مأمور به واقعی باشد، این عمل فاسد است. در این باره استشهاد شده به آیه «و یدروون بالحسنة السيئة»^۱ و روایتی که در ذیل این آیه آمده است که صحیحه ابن سالم از امام صادق (علیه السلام): «الحسنةُ التقيّةُ و السيئةُ الإذاعة»^۲. یعنی کأنّ معنای آیه این است و یدروون با التقيّة الإذاعة یعنی این‌ها با تقیه از اذاعة آن را دور می‌کنند.

پس اگر مسئله انقلاب وظیفه باشد، قهراً کسی که به وظیفه‌اش عمل نکرده، عملش فاسد است. هر چند که قبلاً این به عنوان مأمور به واقعی شناخته می‌شد.

یک تعبیر دیگری هم بکار بردند که در اینجا ما یک حکم اولی و یک حکم ثانوی داریم؛ تا حالا هم موضوع یک چیز بوده و حالا تبدل پیدا کرده، پس حکم هم عوض شده است. همان‌طور که در جایی که یک عنوان اولی ثابت باشد، یک حکمی ثابت است و وقتی این عنوان تغییر کند حکم هم عوض می‌شود، این جا هم اینچنین است. به هر حال عنوان تقیه نبوده و وظیفه چیز دیگری بود و حالا که این عنوان تغییر کرده، وظیفه هم تغییر کرده است.

به هر حال علی رغم اختلاف و تفاوت این تعابیر، حقیقت ماجرا همان است که گفته شد عمده دلیل بر عدم صحت این عمل این است که مقتضای ادله تقیه انقلاب واقعی تکلیف و وظیفه است. البته برخی مانند محقق نایینی و یا مثلاً مرحوم شیخ که تفصیل دادند، چه بسا معتقدند که انقلاب واقعی فقط در بخشی از این اعمال صورت می‌گیرد یعنی انقلاب واقعی در خصوص اجزاء و شرایط متحد با عبادت پیش می‌آید، اما آنچه که خارج از حقیقت عبادت است و جزء و شرط متحد با عبادت شناخته نمی‌شود، در آنجا کأنّ این انقلاب صورت نگرفته است.

به عبارت دقیق‌تر اگر چه انقلاب وظیفه به نحو کلی صورت گرفته ولی مسئله این است که اگر عبادت بر طبق تقیه نباشد، این موجب فساد عمل است اگر جزء شرط متحد با عبادت باشد ولی اگر بر فرض یک چیزی جزء و شرط عبادت نبود ولو بر طبق وظیفه عمل نشود، در آنجا موجب فساد و بطلان نیست. در واقع می‌خواهند بگویند که انقلاب در مجموع عمل است؛ یعنی وظیفه کلاً تغییر می‌کند چون وظیفه تا حالا این بود که بر طبق مأمور به واقعی اتیان شود، ولی حالا باید بر طبق تقیه انجام شود. منتهی در مورد اجزاء و شرایط متحد با عبادت اگر عمل بر طبق تقیه باشد مشکلی ندارد. اما اگر این اجزاء و شرایط متحد با عبادت آورده نشود و بر طبق مأمور به واقعی اتیان شود، این موجب فساد است. حال اگر یک امر و یا یک شرطی بود که خارج از ماهیت عبادت بود که این را هم نباید اتیان می‌کرد اما به هر دلیل این را اتیان

۱. سوره قصص آیه ۵۴.

۲. کافی ج ۲ ص ۲۱۷ حدیث ۲. و سائل الشيعة ج ۱۶ ص ۲۰۳ باب ۲۴ از ابواب الأمر والنهی حدیث ۳.

کرده، می‌گویند که اتیان به این علی الوجه الواقعی موجب فساد عمل نیست؛ با همان استدلال مفصلین که قبلا هم گفته شد.^۱

بررسی قول سوم

صرف نظر از این تفصیل که ما آن را ردّ کردیم، روح دلیل قائلین به عدم صحت مطلقا همین است که وظیفه انقلاب پیدا کرده است به یک وظیفه دیگر.

مهم این است که این‌ها بخاطر برخی از ادله تقیه می‌گویند که وظیفه انقلاب پیدا کرده است از جمله «لا دینَ لِمَن لا تَقِيَةَ له» و «لا ايمانَ لِمَن لا تَقِيَةَ له» یا «و اتقوا دينكم و واحبوه بالتقيه».^۲ این روایات نوعا دلالت می‌کند بر اینکه اگر کسی ترک تقیه کند کأنّ دین و ایمان ندارد. این تعبیرات بر اساس نظر برخی اقتضاء می‌کند که وظیفه انقلاب پیدا کند بر عمل علی وجه التقیه. این اصل ادعا و دلیل قائلین به عدم صحت مطلقا بود.

به نظر ما این استدلال تمام نیست. ما قبلا استدلال امام (ره) را در اثبات صحت این عمل مطلقا ذکر کردیم؛ با تأمل و دقت در آن استدلال، پاسخ به این ادعا هم معلوم و اشکال آن هم روشن می‌شود. ادله تقیه نوعا این اقتضا را ندارد چون ادله تقیه چند دسته است که قبلا گفتیم؛ یک سری ادله عامه داریم مانند «التقية دينية» یا «كلُّ شَيْءٍ يَفْعَلُ الْمُؤْمِنُ بَيْنَهُمْ لِمَكَانِ التَّقِيَةِ مِمَّا لَا يُؤَدِّي إِلَى الْفَسَادِ فِي الدِّينِ فَإِنَّهُ جَائِزٌ» یا «كلُّ ما خاف المؤمن على نفسه فيه ضرورة فله التقية». این ادله دلالت می‌کند بر جواز و مشروعیت تقیه و اصلا در مقام بیان لزوم و اینکه حتما عمل باید علی وجه التقیه باشد نیست. بر طبق این ادله جزئیّت جزء و یا شرطیت شرط و مانعیت مانع قابل استفاده است، اما مسئله این است که این در واقع آمده این اعمال را نازل منزله مأموراً به واقعی قرار داده است و کأنّ این یک امتنانی است از ناحیه شارع که در این امور با اینکه شما باید به وجه صحیح عمل را اتیان کنید، اما اشکالی ندارد و خداوند متعال از باب امتنان عملی که این جزء و شرط را نداشته باشد و یا متضمن این مانع باشد را می‌پذیرد.

پس لسان این ادله، لسان امتنان و ایجاد یک رخصت و فرصت برای مکلفین است؛ اما از این ادله این بدست نمی‌آید که لزوما در هر شرایطی وظیفه شما این است که بر طبق تقیه اتیان کنید بگونه ای که اگر به غیر آن عمل کنید، به وظیفه واقعی خود اتیان نکرده اید.

ما اگر بخواهیم انقلاب وظیفه را استفاده کنیم یعنی در واقع بگوییم که این وظیفه تا بحال ثابت بود ولی الان این وظیفه جایگزین شد و تکلیف هم منحصر در این است، در واقع چنین چیزی از این ادله بدست نمی‌آید.

بر اساس برخی دیگر از ادله تقیه، تقیه یک رخصتی است از ناحیه خداوند برای بندگانش و یا مثلا در بعضی از روایات این تعلیل ذکر شده «فإنَّ التَّقِيَةَ واسعةٌ و ليسَ شَيْءٌ مِنَ التَّقِيَةِ إِلا و صاحبها مأجورٌ عليها إنشاءً اللهُ تعالى». این روایات

۱. کتاب الصلاة «مرحوم شیخ محمد تقی آملی»، ج ۲، ص ۲۹۹.

۲. کافی ج ۲ ص ۲۱۸.

نوعاً در مقام امتنان است و اینکه اگر کسی بر طبق تقیه عمل کرد، عملش پذیرفته شده است و مقبول است. اما اینکه اصلاً وظیفه مکلف تغییر می‌کند به یک فعل دیگر و آنهم به صورت انحصاری به گردن مکلف می‌آید، چنین چیزی از این ادله بدست نمی‌آید.

سوال:

استاد: بله الزام می‌کند، و منظور از الزام این است که نباید تخلف کنید ولی آیا معنایش این است که اگر تخلف کردید عملتان باطل است؟ خیر بلکه فقط معصیت کرده.

بنده تنظیم می‌کنم این بحث را به آنچه که در بحث ترتب مطرح شده و چه بسا مسئله را بتوان بنا بر مبنای امام یعنی نظریه خطابات قانونیه حل کرد. ببینید کأن در اینجا دو واجب وجود دارد. این شخص باید به واجب اول عمل می‌کرد و آن هم به هر دلیلی تقدّم دارد، حال اگر به واجب اول عمل نکرد بلکه به واجب دوم عمل کرد، آیا این عمل او صحیح است یا خیر؟ گفتند در شرع موارد زیادی داریم که حکم به صحت عمل شده است و چاره آن را در ترتب دیدند که بگویند عمل دوم واجب است مشروط به عصیان اول. آنوقت مسئله همزمان بودن این دو وجوب را مطرح کردند که به هر حال این وجوب دوم هم همزمان با آن وجوب اول هست چون اگر قرار باشد همزمان نباشند که خارج از بحث است. در آنجا امام فرمودند که ما اساساً نیازی به ترتب نداریم بلکه از راه نظریه خطابات قانونیه می‌توانیم این مسئله را حل کنیم. بر مبنای نظریه خطابات تکلیف شامل همه می‌شود و مشروط به قدرت و علم هم نیست بلکه قدرت و علم تنها عذر درست می‌کند برای کسی که عاجز جاهل است و یعنی عجز و جهل عذر درست می‌کند برای غیر قادر و غیر عالم. پس این تکلیف از ابتدا همه را در بر می‌گیرد و لذا اگر کسی تکلیف اول را انجام نداد، دیگر لازم نیست تلاش کنیم برای اثبات تکلیف دوم چون این تکلیف از قبل بوده و به دلیل عام بودن شامل همه مکلفین هم می‌شود.

اگر ما قائل شدیم به اینکه تکلیف دوم در طول تکلیف اول است، معنایش این نیست که تکلیف اول از بین رفته است. بلکه تکلیف اول ثابت است و شما به هر دلیلی به تکلیف اول عمل نکردید، آن تکلیف دوم به قوه خودش باقی است و وجهی برای حکم به فساد عمل نیست و دیگر انقلاب وظیفه‌ای در اینجا نیست.

شبهه این را مرحوم آقای حکیم هم در اینجا فرموده اند که اساساً اینکه گفته می‌شود «لا دین لمن لا تقیه له» و «لا ایمان لمن لا تقیه له»، این‌ها ظهور در اقتضای بدلیت دارد، کأن این‌ها بدل از واقع اند. وقتی ما می‌گوییم که این‌ها بدل از واقع اند، یعنی در طول واقع اند. اگر کسی آمد به واقع اتیان کرد، این می‌تواند مجزی باشد و مسقط آن امر واقعی باشد هر چند بخاطر مخالفت با این بدل که در طول آن است و ثابت شده عصیان کرده و مستوجب عقوبت است.^۱

۱. مستمسک ج ۲ ص ۴۱۰.

لذا مجموعاً به نظر می‌رسد که قول به صحت مطلقاً قابل قبول است و قول به عدم صحت مطلقاً و قول به تفصیل محل اشکال است، چون اگر اصل انقلاب وظیفه مردود شد، دیگر معنا ندارد که بگوییم مثلاً در جایی که جزء و شرط متحد با عبادت است ولو اینکه وظیفه انقلاب پیدا کرده این عمل فاسد است اما اگر متحد نباشد این عمل فاسد نیست.

اما « و یدروون بالحسنة السيئة »، واقع‌اش این است که دلالت ندارد بر اینکه اذاعة یا عمل به غیر تقیه مشروع نباشد؛ ظاهر استشهاد آقایان به این روایت این است که کأنّ می‌خواهند بگویند کسانی که حسنة را تبدیل می‌کنند به سيئة، دارند کاری غیر مشروع انجام می‌دهند. خیر عدم مشروعیت از این استفاده نمی‌شود بلکه دارد معصیت می‌کند و این غیر از مسئله عدم جواز و عدم مشروعیت است.

هذا تمام الكلام في المقام الأول.

«والحمد لله رب العالمين»